بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحیم

اَلحَمدُ لِلِه رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اَبِی‌القاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ عَلی آلِهِ الطّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا حُجَّةِ ِبنِ الحَسَن عجّلَ الله تَعالی فَرَجَهُ وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعینَ اِلی قِیامِ یَومِ الدّین

 اَلسَّلامُ عَلَى الْمَهْدِیِّ الَّذی وَعَدَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الاُمَمَ اَنْ یَجْمَعَ بِهِ الْکَلِمَ، وَیَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ، وَ یَمْلاَ بِهِ الاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً، وَیُمَکِّنَ لَهُ وَیُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنینَ

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

لَقَد مَنَّ اللهُ عَلَی المُؤمِنینَ إذ بَعَثَ فِیهِم رَسُولاً مِن أنفُسِهِم یَتلُو عَلَیهِم آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتَابَ وَ الحِکمَةَ وَ إِن کَانُوا مِن قَبلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ[[1]](#footnote-1)

روز بیست و هشت صفر روز رحلت رسول الله اعظم صلّی الله علیه و آله و سلّم و هم بنابر نقل مشهور روز شهادت حضرت سبط اکبر امام مجتبی علیه السلام است و هم روز آخر این ماه شاید فردا باشد روز شهادت هشتمین امام ما امام ابوالحسن الرضا علیه السلام است به تناسب زمان مقتضی ست که موضوع سخن یک گوشه ای از مسئلۀ مربوط به رسالت و امامت باشد.آیه ای که تلاوت شد آیۀ 164 از سورۀ مبارکۀ آل عمران است ترجمۀ آیه اینه خداوند منت گذاشت بر مؤمنان که در میانشان رسولی برانگیخت پیام آوری برانگیخت که آیات خدا را بر اونها تلاوت کند و اونها را از رذائل و پلیدی ها پاک سازد و راه و رسم زندگی در این دنیا از طریق درک معارف به اونها تعلیم کند در حالی که اونها در ضلالت و گمراهی بودند.کلمۀ منت که آیه فرموده لَقَد مَنَّ اللهُ عَلَی المُؤمِنینَ به گفتۀ اهل لغت به معنای اعطای نعمت بزرگه یعنی کسی نعمتی بزرگ گرانبها ارزشمند به کسی بدهد اگر منت برش گذاشت که اون نعمت را به او عنایت کرد خداوند هم از بعثت رسول اکرم تعبیر به منت کرده خدا منت گذاشت بر اهل ایمان که مبعوث کرد در میانشان رسول را یعنی بعثت رسول نعمت بزرگی ست که هیچ نعمتی در جلالت به پای او نمی‌رسد.همۀ خیرات و برکات در دنیا و آخرت نشأت گرفتۀ از بعثت است که از برکات اون بعثت موضوع هدایته که نعمت بزرگ خداست که راه سعادت ابدی را پیش پای انسان بگشاید ولذا ما در شبانه روز که نماز می‌خوانیم که نمازی که بزرگترین مظهر عبادت و بندگی ست ما از خدا هدایت می‌طلبیم در شبانه روز چندین بار میگیم اهْدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ[[2]](#footnote-2) معلوم می‌شود که هدایت به صراط مستقیم نعمت بسیار بزرگیه که راه رسیدن به سعادت ابدی ست و همین هدایت هم در رتبۀ متأخر از نعمت خلقته.خلق آفرینش ایجاد از عدم به وجود آوردن نیستی را تبدیل به هستی کردن از هیچ چیز همه چیز ساختن لا شیء را شیء درست کردن نعمت بزرگیه خلق آفرینش که در سورۀ هَل أَتَی می‌خوانیم هَل أَتَی عَلَی الإنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهرِ لَمْ یَکُن شَیئًا مَذکُوراً[[3]](#footnote-3) آیا چنین نیست که روزگار درازی بر انسان گذشت و حال اینکه چیز قابل ذکر نبود چیزی بود ولی چیز قابل ذکر نبود.ما گذشته را در زندگی خودمان بنگریم چه بوده ایم که حالا این شده ایم.ذرات وجود ما پخش بوده در همه جای عالم توو خاک ها بوده ایم در این صخره ها بوده ایم در قطرات باران بوده ایم در امواج هوا بوده ایم در اشعۀ خورشید بوده ایم پراکنده دست قدرتی جمع کرده ما را حالا این چنین اینجا نشسته

شخصٌ رجلٌ بزرگوارٌ عِجْلٌ جَسَدٌ لَهُ خُوارٌ

این شده این لاشیء آمده شیء شده قرآن میگه هَل أَتَی عَلَی الإنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهرِ مگه اینطور نبود روزگارهای طولانی گذشت بر انسان که چیز قابل ذکر نبود در جنب این آسمان و خورشید و ماه و ستارگان این ذرات پراکندۀ در هوا و زمین چه بوده؟در جمع اینها چیزی نبود خود خالق میگه چیزی نبود شیء قابل ذکری نبودی حتی در سورۀ مریم میگه چیزی نبودی در اینجا میگه شیء قابل ذکری نبودی در سورۀ مریم یَا زَکَرِیَّا إنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسمُهُ یَحْیَی[[4]](#footnote-4)1 به زکریا پیغمبر بزرگوار خدا که سنش بالا رفته بود قریب نود سال سنش بود همسرش هم عجوز بود پیرزنی نازا بود خدا به او بشارت داد که می‌خواهم به تو فرزندی بدهم بنام یحیی یَا زَکَرِیَّا إنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسمُهُ یَحْیَی بشارت می‌دهیم به تو که فرزندی بنام یحیی به تو خواهم داد خودش تعجب کرد قَالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ وَ کَانَتِ امرَأَتِی عَاقِراً وَ قَد بَلَغْتُ مِنَ الکِبَرِ عِتِیّاً[[5]](#footnote-5)2 خدایا چطور میشه من فرزند دار بشوم در حالی که زن من عجوزه پیر زنی نازاست از اول هم عقیم بوده نازا بوده.چطور میشه من در این سن پیری افتاده همسرم اونجور فرزند دار بشوم؟ قَالَ کَذَلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَد خَلَقتُکَ مِن قَبلُ وَ لَم تَکُ شَیئاً[[6]](#footnote-6)3 من می‌گویم این کار را می‌کنم. ربّ خود را نشناخته ای؟ربّ تو گفته چنین می‌کنم و بر من آسانه این کار و تو خودت را خلق کردم هیچی نبودی وَ قَد خَلَقتُکَ مِن قَبلُ وَ لَم تَکُ شَیئاً تو را خلق کردم هیچی نبودی حالا اینجا گفته اصلا هیچی نبودی در اون آیه هَل أَتَی میگه چیزی بودی قابل ذکر نبودی لَمْ یَکُن شَیئًا مَذکُوراً می‌شود همین هَل أَتَی را قرینه قرار بدیم برای اینکه اونجا هم شیء مذکور منظوره چیز قابل ذکر نبودی سورۀ هَل أَتی نشان میده لا شیء اومده شیء شده نطفه اش کردیم إنَّا خَلَقنَا الإنسَانَ مِن نُطفَةٍ أَمشَاجٍ نَبْتَلِیهِ[[7]](#footnote-7)4 همون لاشیء که هیچی نبود آوردیم تازه یک قدم جلوتر نطفه شد.خود نطفه چی هست؟علقه شد مضغه شد بعدش هدایتش کردیم إنَّا هَدَینَاهُ السَّبِیلَ إمَّا شَاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً [[8]](#footnote-8)5 در همین سوره می‌بینید که از خلق شروع شده از لاشیء شده نطفه و بعد انسان شده هدایت شده هدایت نعمت بزرگی ست که در رتبۀ متأخّرۀ از خلقت قرار گرفته.ایجاد مسئلۀ مهمی است.خلق کرده آدم میگه چرا خلق کرده؟بعضی به ذهنشان می‌رسد که آیا نبود بهتر نبود ما را خلق نمی‌کرد اصلا تفسیر مجمع البیان نقل می‌کند که عمر وقتی شنید این آیه را گفت یا لیت ثمّ ذلک ثم ای کاش این آدم همونجور می‌ماند در لاشیئی نمی‌آمد که حالا تولید کند فرزندانش مبتلا بشود یا لیت ثمّ ذلک ثم لاشیء را شیء کرد میگیم خداوند سبوح است کمال مطلق است نقص به او راه ندارد نه جهل نه عجز نه بخل.خدا می‌دانست که می‌شود موجودی به وجود بیاد بنام انسان استعدادهای عجیبی داشته باشد موجودی که از خاک برآید افلاک نشیند لاشیء است خاک بشه نطفه بشه بعد حرکت کند به مرحله ای برسد که به کمال مطلق نزدیک بشود حیات ابدی جوانی دائمی ثروت همیشه قدرت همیشه غرق در رفاه این موجود برای این ساخته شده خدا می‌دانست این موجود می‌شود امکان وجود دارد می‌دانست بعد می‌توانست هم می‌دانست و هم می‌تواند این کار را بکند.می‌دانست ماهیتی به نام انسان امکان وجود دارد می‌شود بوجود بیاد حرکت کند به اون عالم رفاه مطلق برسد می‌تواند خب حالا که هم می‌دانست هم می‌توانست اگر خلق نمی‌کرد این متهم نمی‌شد به جهل؟چون آدمی که هم بداند هم بتواند مگر بخیل باشه اگر کسی می‌داند مثلا شما می‌دانید فلان فردی یا فلان خانواده بیچاره اند بدبختند خاک نشینند هیچی ندارند بیمار گرفتار و شما می‌توانید اونها را به رفاه برسانید اگر نرسانید چی؟میشید بخیل شما که می‌دانید او بدبخته مستحقه می‌توانید به رفاه برسانید اگر نرسانید چی میشه؟میگن بخیله بی رحمه اینطور میشه.خدا می‌دانست که چنین موجودی امکان وجود دارد در علم خودش می‌دانست حالا نگید که حالا این فقیر موجود است و هست فقیره ما که نبودیم قبلا میگیم چرا ما بودیم در عالم علم خدا بودیم.ما معدوم در عالم خلق بودیم موجود در عالم علم خدا بودیم خب این وجود ما مراتبی دارد در عالم خلق نبودیم صدها سال پیش نبودیم در عین حال در علم خدا بودیم موجود در عالم علم بودیم معدوم در عالم خلق بودیم ولی او می‌دانست که چنین موجودی می‌شود بوجود بیاد و این چنین باشد مستعد متکامل تا برسد به اون عالم والا می‌دانست و می‌توانست اگر نمی‌کرد چی میشد بخیل بود کسی که می‌داند فقیری هست یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الفُقَراءُ إلَی الله [[9]](#footnote-9)1 کسی می‌داند او فقیر است و می‌تواند به رفاه برساند نرساند بخیله اگر خدا هم که می‌دانست ما موجودی خواهیم شد متکامل برسیم به حیات ابدی می‌توانست این کار را بکند و نکرده خب میشه یا جاهل بود العیاذ بالله یا عاجز بوده بخیل بوده یا خبر نداشت چنین انسانی قابل وجود است امکان وجود داره یا نمی‌توانست او که می‌داند عمل کند یا می‌دانست می‌توانست بخیل بود بی رحم بود و نکرده خدا سبوح است هیچ نقصی به او راه ندارد هم علم دارد هم قدرت هم جود هم رحم خب چنین کسی اگر نیافریند این نقص دارد یا جاهل بوده یا عاجز بوده یا بخیل بوده یا بی رحم بوده وقتی بنا شد که او هم عالم است علم مطلق هم قدرت دارد قدرت مطلقه هم جود دارد بی نهایت هم رحمت دارد بی نهایت و ما هم که معدوم بودیم در عالم خلق اما موجود بودیم در عالم علم او چرا نکرده؟چرا ایجاد نکرده که ما را به حیات ابدی برساند اگر نمی‌کرد اعتراض میشد چرا؟تو که عالم بودی تو که قادر بودی تو که جواد بودی تو که رحیم بودی چرا من انسانی که در عالم عَدَم در علم تو موجود بودم ولی در عالم خلق معدوم بودم تو که می‌توانستی در عالم خودت این کار را بکنی چرا نکردی؟اینه که سبوح بودن خدا اینه که مقتضیه بیافریند انسان را.حالا انسان خودش با اختیار خودش به تباهی می‌کشد این مطلب دیگریه.او کار خودش را کرده از قدرت خودش از علم خودش از جود خودش از رحمت خودش استفاده کرده ما را آفریده حالا ما آمدیم خودمان را به زباله دان می‌ریزیم خب این مال ما نیست؟جهنم زباله دان این عالم خلقه این خودش خودشو می‌رساند به اونجا.خدا خلق نکرده که انسان جهنمی بشه که خلق کرده بهشتی بشوید جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأنهارُ خَالِدینَ فِیها[[10]](#footnote-10)1 برای این خلق کرده این خود انسان است خودش با اختیار خودش به زباله دان می‌ریزد و به جهنم می‌افتد.از سبوحیت خدا اقتضا می‌کند که انسان را با این صفات خلق کند با صفت عقل اراده اختیار بعد حالا که خلق کرده این موجود که خلق شده اگر به حال خودش رها بشود خب خودشو به تباهی می‌کشد انسانی که شهوت دارد غضب دارد تمایلات گوناگون دارد به حال خودش رها بشه خودشو به تباهی میکشه ناچار لازمه هدایتش کند بعد از خلق هدایتش کند باز هم به همون معنا به همون بیان بگیم خدا می‌داند که این انسان به هدایت نیاز دارد می‌داند.می‌تواند هدایتش کند؟ می‌تواند.جود هم دارد خیلی خب بله.اگر نکند هدایت نکند میشه همون ظالم میشه جاهل یا عاجز یا بخیل یا بی رحم.در حالی که اینجور نیست به همون بیانی که در خلق داشتیم به همون بیان در هدایته.می‌داند که این انسان نیاز به هدایت دارد به حال خودش رها بشود گمراه میشه بدبخت میشه به تباهی کشیده میشه می‌داند می‌تواند هدایتش کند؟می‌تواند.رحم دارد یا خیر؟بله.جود دارد یا خیر؟ بله.اینها مقتضی ست که هدایت کند اگر نکند باز همون نقص لازمه.یا جهل یا عجز یا بخل یا بی رحمی.خب حالا هدایت کرد چجور هدایت کند حالا؟نمیشه که همۀ انسانها با خودش مستقیما تماس بگیرند برنامه بگیرند این نمیشه که همۀ انسانها نقص مطلقند نقص مطلق که با کمال مطلق سازگار نیست با هم تماسی ندارند نمیشه که همۀ انسانها مستقیما با خودش فرد فرد ما با خودش در تماس باشیم وحی به ما بشود همه بشیم پیغمبر این که نمیشه.اینه که ناچار کسی را بیافریند که او در عین حال که انسان است و بشر است با خودش در ارتباط باشه او را بیافریند که او مبعوث بشود از قِبَل او هادی مردم بشود خودش مستقیما بشر قابل این نیست که مستقیما تماس با او بگیره. ازافراد بشر ناچار یک انسان باید بیاد در عین حال که انسان است از جنس خود مردمه در عین حال ارتباطی با عالم والا دارد دارای دو دریچه است دریچه ای از عالم والا بر او وارد می‌شود وحی از این دریچه هم با بشر مرتبطه وحی خدا را به او می‌رساند که از او تعبیر میشه به پیغمبر.پس لازمه خدا می‌دانست که این انسان باید بیافریند چنین انسانی که هادی باشه؟بله می‌توانست؟ بله.جود داشت؟بله رحم؟بله اقتضا می‌کند که هادی بیافریند که خود انسان را خلق کرده و هدایت هم لازم بوده باید یه فردی را بیافریند که او هادی مردم باشه همۀ افراد که نمیشه با او در ارتباط باشند همه پیغمبر بشوند یه پیغمبر لازمه که از قِبَل او بیاد هدایت کنه اینه که در این سه مرحله ما به سبوحیت خدا استدلال می‌کنیم هم در خلق آفرینش هم در هدایت هم در بعثت در هر سه مرحله میگیم دلیل بیان ما همینه میگیم خداوند علم دارد قدرت دارد جود دارد رحمت دارد بله همۀ اینها مقتضی ست که انسانی را بیافریند بعد هدایتش کند وسیلۀ هدایت هم با پیغمبر باید باشه یه فردی باشه که میان عالم رب و عالم خلق واسطه باشه که بگیره از اونجا بیاره به اینجا برساند.این یک خلاصه که اول مطلب عرض شد حالا اون آیه را که می‌خوانیم لَقَد مَنَّ اللهُ عَلَی المُؤمِنینَ إذ بَعَثَ فِیهِم رَسُولاً مِن أنفُسِهِم کلمۀ لَقد هم لام هم قَد دال بر قطعیت و حتمیت مطلبه که سبوحیت خدا حتما اقتضا می‌کند هم خلق کنه هم هدایت هم بعث لَقَد مَنَّ اللهُ خدا منت گذاشت بر اهل ایمان بر مومنین بر همه است. مومنین چون اثر پذیرند بعثت رسول اکرم به همۀ مردمه چرا بر مومنین فرموده؟چون تنها مومنینند که اثر می‌گیرند اثر می‌پذیرند دیگران نمی‌پذیرند.کافر ها که نمی‌پذیرند بعثت را و هدایت را.چون مومنینند که می‌پذیرند از این جهت ما میگیم منت بر مومنینه منت بر همۀ بشره اما چون اونهایی که می‌پذیرند مومنینند از این جهت اختصاص به ذکر پیدا کرده لَقَد مَنَّ اللهُ عَلَی المُؤمِنینَ إذ بَعَثَ فِیهِم رَسُولاً مِن أنفُسِهِم ولذا رسول فرستاده هادی اما از خودشون باید از خود بشر باشه نه ملک باشه کفار گفتند چرا ملک نیامده؟ ملک نمیشه که الگو برای بشر باشه وَ جَعَلنَاهُ مَلَکاً لَجَعلنَاهُ رَجُلاً [[11]](#footnote-11)1 اگر هم بنا بود مَلک بفرستیم باز بصورت مرد می‌فرستادیم باید انسان باشه میخواد او سرمشق مردم باشه باید خود انسان باشه و الا بیاد حرف بزنه با حرف که نمیشه اگر ملک می‌آمد حرف می‌زد چون خود ملک که غریزه نداره شهوت که نداره غضب که نداره فقط حرف می‌زند میگه این کار را بکن میگه من نمی‌کنم تو که خودت مثل ما نیستی که ما گرفتار شهوت و غضبیم تو خودت ملکی اصلا شهوت و غضب نداری چه نسبت با ما داری؟گوش به حرفشان نمی‌دادند.پیغمبر باید از جنس بشر باشه قُل إنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم[[12]](#footnote-12)2 بشری باید باشه که در میان مردم بگه منم بشرم منم شهوت دارم منم غضب دارم منم عقل دارم عقلم را حاکم بر شهوت و غضبم قرار دادم مثل من باشید منم مثل شما هستم دیگه بشر هستم گرسنه می‌شوم تشنه می‌شوم به زن احتیاج دارم فرزند می‌آورم مثل شما هستم در عین حال غریزه دارم عقل هم دارم عقلم را حاکم بر غضبم قرار می‌دهم شما هم همینطور باشید تا به حیات ابدی برسید سرمشق بشر باید از بشر باشه الگوست اسوه است لَقَد کَانَ لَکُم فِی رَسُولِ اللهِ اُسوَةٌ حَسَنَةٌ [[13]](#footnote-13)3 الگو باید از بشر باشه ملک نمیشه الگو باشه پیغمبر اون جنبۀ عملیش بیشتر اثر میذاره تا گفتارش.گفتار هم داره اما عمل هم داره اونی که مردم را می‌سازد عمل پیغمبره نه فقط گفتار پیغمبر إنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ [[14]](#footnote-14)4 او خُلق عظیمی دارد خوهای پسندیده ای که در مقام عمل ظاهر می‌سازه من زاهدم من عابدم اونچه که میگم اول خودم عمل می‌کنم بعد به شما میگم سرمشق شما هستم اثر عملی پیغمبر بیشتره تا اثر گفتاره پیغمبره.باید عملا نشان بده به ما همه می‌گفتند شما هم بقول خودتان در حد خودتان می‎خواهید کار انبیاء را انجام بدید شما هم همینجور باشید اهل عمل باشید همش حرف نزنید کُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالخَیرِ بِغَیرِ أَلسِنَتِکُم [[15]](#footnote-15)5 یعنی بقدری عمل موثره گویی که زبان اصلا اهمیت نداره بِغَیرِ أَلسِنَتِکُم در مقام دعوت به زبان کار نداریم با اینکه باید باشه زبان بقدری بی اثره زبان بی عمل گفتار بی عمل به قدری بی اثره گفتن زبان به درد نمیخوره به غیر زبان کار داره کُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالخَیرِ بِغَیرِ أَلسِنَتِکُم مردم را به راه راست و دین خدا دعوت کنید اما به غیر زبانتان لِیَرَوا مِنکُم الوَرَعَ و الإجتِهادَ و الصَّلاةَ و الخَیرَ فَإنَّ ذلِکَ داعِیَةٌ مردم ببینند از شما یه کاری کنید که مردم ببینند که چه می‌کنید عمل شما را ببینند نه فقط بشنوند انقدر از زبان مایه نگذارید از گوش مردم و از زبان خودتان انقدر مایه نگیرید از چشم مردم به عمل خودتان این مایه بگیرید که مردم ببینند که شما چه می‌کنید عمل به مردم نشان بدهید عمل از شما دیدن از مردم نه زبان از شما گوش از مردم.حرف می‌زنید شما اونها هم می‌شنوند این موثر نیست زبان تنها و گوش تنها از مردم زبان تنها این موثره باید ببینند کُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالخَیرِ بِغَیرِ أَلسِنَتِکُم لِیَرَوا مِنکُم الوَرَعَ و الإجتِهادَ باید ورع را ببینند پرهیزکاری را ببینند تلاش در راه بندگی ببینند و الصَّلاةَ و الخَیرَ فَإنَّ ذلِکَ داعِیَةٌ اونی که دعوت کنندۀ واقعی ست همینه ذلِکَ داعِیَةٌ بقدری عمل موثره گویی که بدون عمل فقط زبان هیچ فایده ای نداره إنَّ ذلِکَ داعِیَةٌ اونی که دعوت کنندۀ به خداست و تربیت کنندۀ مردمه اینه عمل عمل لازمه کُونُوا دُعَاة الصامِتین دعوت کنندۀ خاموش باشید این خودش عجیبه تضادی پیدا میشه هم میان دعوت هم سکوت.مردم را دعوت کنید اما ساکت دعوت کننده باشید.یعنی عمل نشان بدهید انقدر عمل موثره که زبان بدون عمل اثر نداره بِغَیرِ أَلسِنَتِکُم کُونُوا دُعَاة الصامِتین عالم واقعی اونی ست که مَن صَدَّقَ فِعلُهُ قَولَهُ [[16]](#footnote-16)1 کردارش گفتارش را تصدیق کند اگر این شد این میشه ربانی اما اگر نه فقط گفتار دارد کردارش مصدق گفتارش نیست این عالم ربانی نخواهد بود.پس پیغمبر اکرم باید عملا نشان بده مِن انفسِهِم از خود مردم باشد از همین مردمی که شهوت دارند غضب دارند عقل و اراده و اختیار دارند از همین ها باید انتخاب بشه نمیشه ملک باشه ملک نمیشه الگو باشه باید از خودشان باشه مِن انفسِهِم خب وقتی که آمد یَتلُو عَلَیهِم آیَاتِهِ پیغمبر که میاد چند کار میکنه یکی تلاوت آیات میکنه آیات خدا را تلاوت میکنه برای مردم.برای مردم می‌خواند اما منافاتی با این ندارد که بگیم پیغمبر اکرم امّی بوده خواندن و نوشتن نداشته منافات با این نداره که قرائت هم میکرده خب پیغمبر قاری هم هست اقرَأْ بِاسمِ رَبِّکَ الّذی خَلَق [[17]](#footnote-17)2 قاریه سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَی[[18]](#footnote-18)3 پیغمبر قاریه قرائت می‌کند تلاوت هم می‌کند یَتلُو عَلَیهِم آیَاتِهِ اما لازم نیست که تلاوت و قرائت از خواندن روی کتاب باشه نه در تمام مدت عمرش پیغمبر نه کتابی خوانده نه خطی نوشته این قرآنه وَ مَا کُنتَ تَتلُو مِن قَبلِهِ مِن کِتَابٍ وَ لَا تَخُطُّهُ بِیَمینِک[[19]](#footnote-19)4 تو چنین بودی که نه چیزی می‌نوشتی نه چیزی می‌خواندی.پیغمبر نه کتاب می‌خواند نه چیزی می‌نوشت پیغمبر بعضی چیزها نبودش براش کماله شعر گفتن کماله قریحۀ شاعری داشتن بسیار خوبه قریحۀ شاعری داشتن کماله حافظ کمالی دارد سعدی کمالی دارد قریحۀ شعر ولی پیغمبر نداشت این را قرآن میگه وَ مَا عَلَّمنَاهُ الشِّعر [[20]](#footnote-20)5 ما یادش ندادیم شعر بلد نیست نمی‌تواند بگه شعر سرودن نمی‌داند عَلَّمنَاهُ الشِّعر وَ مَا یَنبَغی لَه شأنش نیست چون اگر می‌خواست شعر بگه متهم میشه اون توطئه گران میگن این خودش شاعره قرآن هم چون وزن خاصی داره آهنگ خاصی داره میگن این شاعره در حالی که اصلا شاعر نبود میگفتن شاعره شاعر نبود اصلا شعر بلد نبود بگه اصلا بلد نبود بخوانه حتی شعر دیگران را شعر حافظ می‌خواد بخوانه نمیتواند پس و پیش میشد در حال خواندن پس و پیش میشد از قیافۀ شعر بیرون می‌آمد خدا نخواسته چون متهم میشد به این که او داره که شعر میگه آیات قرآن که خیلی

إذَ الشَّمس کُوِّرَت وَ إذَا النُّجُومُ انکَدَرتَ [[21]](#footnote-21)1خب میگن داره شعر میگه با اینکه شاعر نبود وَ مَا عَلَّمنَاهُ الشِّعر وَ مَا یَنبَغی لَه ولی گفتند شاعره وَ یَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِکُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجنُونٍ[[22]](#footnote-22)2 با اینکه شعر اهلش نبود اصلا نمی‌توانست شعر بگه گفتن این شاعره این قرآنی که می‌خواند برامان شعره.نوشتن و خواندن نداشت تا متهم نباشد إذًا لَارتَابَ المُبطِلُونَ[[23]](#footnote-23)3 وَ مَا کُنتَ تَتلُو مِن قَبلِهِ مِن کِتَابٍ وَ لَا تَخُطُّهُ بِیَمینِک نه می‌نوشتی نه می‌خواندی این که مبطل ها رِب پیدا می‌کردند و توطئه می‌کردند می‌گفتند که این خودش نویسنده است از روی کتابهای قبلی می‎نویسد گفتند با این که نبود گفتند قَالُوا أَساطِیرُ الأوَّلِینَ اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُملَی عَلیهِ بُکرَةً وَ أَصِیلاً [[24]](#footnote-24)4 گفتند این با سواده کتاب دارد می‌خواند برای انبیاء سلف را می‌نویسد رو نویسی می‌کند استنساخ می‌کند شب و روز بهش میگن شب و روز املا می‌کنند و او می‌نویسد با اینکه می‌دانستند یقین نداشتند با اینکه شاعر نبود گفتند شاعره با اینکه نویسنده نبود کتاب خوان نبود گفتند می‌خواند و می‌نویسد اگر بود چه میشد؟بالاخره پیغمبر درسته یَتلُو قاری هست تالی هست تلاوت هم هست نه از روی کتاب اگر کسی حافظ قرآن باشه قرائت نمی‌کند؟کسی نابینا باشد اصلا حفظ قرآن کرده این قاری هست یا نیست؟خب بله قرآن می‌خواند تلاوت می‌کند اما از روی کتاب نه.پیغمبر تالی بود تلاوت می‌کرد قرائت می‌کرد آیات خدا را نه از روی کتاب نه نوشتن نه خواندن این کمال پیغمبره.برای ما نقصه اگر ندانیم بنویسیم ندانیم بخوانیم نقصه اما برای او کماله.نداشتن خط و نداشتن کتاب خواندن کمال پیغمبره کتاب وحی اش ثابت بشه اگر نوشتن خواندن می‌دانست می‌گفتند این کتاب وحی نیست این می‌نویسه دیگران استماع می‌کنند میان میگن.فهمیدن که وحیه ولذا وحی او مستلزم این است که خواندن و نوشتن نداشته باشه شعر گفتن نداشته باشه کمال او در همینه ولی برای ما نقصه حالا یَتلُو عَلَیهِم اول کارش اینه که تلاوت می‌کند بعد یُزَکِّیهِم عمده اینه که پاکشان می‌کند با برنامه های زندگی اخلاق فاضله بوجود می‌آورد یُعَلِّمُهُمُ او خودش معلم ندیده ولی معلمه

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

او معلم هست ولی متعلم نیست معلم نداشته ولی معلم همه جاها هست خودش قلم اعلی ایست که همۀ کلمات را او می‌نویسد تمام کلمات وجودی به قلم او به اذن خدا در عالم پیدا می‌کنند او خود قلم اعلی ست تمام این کلمات تکوینی همه چی به قلم او در لوح خلقت زده میشه اما در عین حال کتاب بخواند یا بنویسد درش نیست یُزَکِّیهِم مردم را هم تعلیم می‌کند یُعَلِّمُهُمُ الکِتَابَ وَ الحِکمَةَ برنامۀ زندگی یادشان می‌دهد که چه کار بکنید و هم حکمت طریق درک حقائق یادشان می‌دهد حقائق عالم را چجور بفهمید معارف را چطور بشناسید وَ إِن کَانُوا مِن قَبلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در حالی که اینها گمراه بودند قبل از آمدن او بشر در گمراهی و ضلالت به سر میبرد جاهل چه ضلالتی از این بدتر بالاتره که انسان زنده و با عقل و شعور بیاد مقابل یک موجود بی عقل و شعور تذلل کند بت پرستی همینه دیگه حالا یا جماد یا نبات یا انسان یا حیوان فرقی نداره بت پرستی در مقابل یک موجودی مثل خودش پایین تر از خودش تذلل کند این ذلته ضلالته گمراهیه روشنیه در مقابل موجودات پست تذلل می‌کردند براشان قربانی می‌بردند او را موثر در سرنوشت خود می‌دانستند ربُّ الارض می‌دانستند ربُّ الهوا می‌دانستند ربُّ البحر می‌دانستند از اونها عزت می‌طلبیدند این ذلته ضلالته و گمراهی.در اثر همین جهل و دنائت فطرت و پستی فکر گناهانی مرتکب می‌شدند شرم آور اقسام زشت کاری ها گناهانی که امنیت امور را از بین می‌برد مثل قتل غارت دزدی یغما گری گناهانی که خانواده ها را ویران می‌کند مثل زنا شرب خمر بچه کشی گناهانی که لطمه به اقتصاد عمومی می‌زند مثل ربا قمار گناهانی که وحدت اجتماعی را از بین می‌برد مثل دروغ غیبت نفاق حسد ورزی پیمان شکنی این جاهلیته.میگن قبل از زمان اسلام جاهلیت بود خب اما این صفت جاهلیت مختص به اونها نیست هر مردمی در هر عصر و زمانی در هر شهر و دیاری که این صفات درشان باشه جاهلیته مردم جاهلند ولو متمدن نامیده می‌شوند یا مسلمان نامیده می‌شوند یا شیعه نامیده می‌شوند این اسم گذاریه اینها موثر نیست متمدن هستیم مسلمان هستیم شیعه هستیم اینها دلیل نیست این صفات اگر بود جاهلیته همین صفات بت پرستی ها در مقابل جان نثارم خاک ثارم بله قربان مقابل همۀ اینها خضوع زن مقام کسی که در مقابل اینها خضوع می‌کند این گناهان درشان هست هر چه گفتیم ربا هست قمار هست شرب خمر هست چنین چیزها.اینها جاهلیته ولو متمدن نامیده بشوند ولو مسلمان حساب می‌شوند مردم جاهلیتند منتهی اونها مردم جاهلیت اولی بودند اینها مردم جاهلیت ثانیه هستند زیرا تمام اونچه که ملاک بوده برای جاهلیت اونها توی اینها هست.ملاک جاهلیت چه بوده؟افکار شیطانی اخلاق زشت اعمال ننگین اینها برای جاهلیت بوده دیگه همین ها در مردم هست الان متمدن هستند مسلمان هر چه میخواهید هستند در همین ها هست دیگه به نحو اکمل و اعلی هم هست متنهی در پوشش الفاظ فریبنده و گول زن حتی خود پیغمبر اکرم می‌فرمود که یأتی فی آخِرِ الزَّمانِ اُناسٌ مِن اُمَّتی یأتونَ المَساجِد[[25]](#footnote-25)1 خود پیغمبر می‌گفت که بعد از من یه مردمی میان که از امت من هستند مسلمانند از امت من هستند مسجدیند یأتونَ المَساجِد یَقعُدونَ فیها حَلَقا حلقه حلقه می‌نشینند جمعیتی حزبی دارند جلسه دارند همه چی دارند ذِکرُهُمُ الدُّنیا محور صحبتهاشان همش دنیاست پول مقام منصب توو مسجد میان صف جماعته توو محراب عبادتند رو منبرند ذِکرُهُمُ الدُّنیا حرفشان و فکرشان دنیاست اینها مَسَاجِدُهُم مَعمُورَةٌ وَ قُلُوبُهُم خَرَابٌ عَنِ الهُدَی [[26]](#footnote-26)2مسجد هاشان خیلی زیباست ساختمان خیلی خوبه عجیب آدم حیرت می‌کنه اینهمه ساختمان خرج می‌کنند ساخت مساجد عظیم و حسینیه ها مسجد ها معبد ها فراوان آباده اما قُلُوبُهُم خَرَابٌ عَنِ الهُدَی اما قلب ها ویرانه قلب ها هدایت درش نیست تاریکه ولی مسجد ها آباده عُبَّادُهُم عَلَی الرِّیا وَ تُجّارُهُم عَلَی أَکَلِ الرِّبا آدم شرمنده میشه بگه که تجار مسلمان عَلَی أَکَلِ الرِّبا عُبَّادُهُم عَلَی الرِّیا ریاکاران هستند رباخواران هستند نِسائُهُم عَلَی زِینَةِ الدُّنیا زن ها تجمل مد پرستی اینها مال زن ها بعد گفتن آقا مگر بت پرست میشن اونوقت؟ یَعبُدُونَ الأصنام؟ فرمودند نَعَم بله کُلُّ درهمٍ عندهم صَنَم هر درهم پیششان بته پول بته اینگونه بیانات اعجاز آمیزه واقعا کُلُّ درهمٍ عندهم صَنَم هر درهم پیش اینها بت حساب میشه برای بت خضوع می‌کنند خم و راست می‌شدند تذلل برای پول عجیبه این قدر پول دوستی عجیب شده که بعد از انقلاب تعجب می‌کنه آدم خیلی پول دوستی حاکم شده بر مردم هر جایی که بوی پول به شامه برسه می‌دوند مثل گربه و موش شده گربه هر وقت موش رو ببینه ول کن نیست بالاخره هر جور شده میرسونه

دو بدین چنگ و دو بدان چنگال یک به دندان چو شیرِ غرّانا

همینجوره دنبال پول هر جایی که راه باز بشه با پول می‌روند عجیبه فرمودند کُلُّ درهمٍ عندهم صَنَم اصلا یکی از آفات خطرناکی که به فکر بسیاری از مردم خورده غرب زدگی ست فرهنگ غربی در ما خیلی موثر شده حقایق دینی ما را نسخ کرده بسیاری از فعالیت های دینی ما را بی اثر کرده این غرب زدگی چنان در فکر بسیاری از ملل اسلامی راه پیدا کرده که طرز تفکر دینی هم شده غربی تفکر دینی در دینشان یه جوری شده که واقعا جدا اون لطافت اون نورانیت اون معنویت که باید در گفتار مسلمانان در افکارشان در نوشته هاشان در کتابهاشان در مساجدشان در منابرشان در موسسات دینی شان چشمگیر باشه از بین رفته اون لطافت اون نورانیت اون روحانیت اون معنویت از بین رفته جای خودش را داده به یک سلسله تشریفات. خشک بی روح وقتی مردم مرعوب تمدن مادی شدند چون می‌ببینند که تمدن عالی اونیست که به رنگ اونها دران مثل غربی ها رفتار می‌کند تمدن اونه خیال کردن که دین هم همونه دین هم اون دینی کامل و مترقیه که اونها بپسندند مسائل اعتقادی برنامه های زندگی اگر اروپاییان پسندیدند غربی ها پسندیدند اون خوبه کمال افتخاره برای اسلام و مسلمین چون هم اعتقاد رو می‌پسندند هم عملی که دارند می‌پسندند اگر بنا شد که نه مسئلۀ اعتقادی یا برنامۀ زندگی در اثری که افقی که بالاتر از افق افکار مادیه قبول نکردند ما میگیم خرافات پس معلوم میشه این کارهای ما خرافات و جاهلانه است و مایۀ خجالت و شرمندگیه می‌کوشیم که توجیهش کنیم نمی‌توانیم که منکرش بشیم بگیم ولش کن نه خب دینداریم دیگه چون دینداریم نمی‌توانیم توجیهش می‌کنیم یه کلاه سرش می‌گذاریم که غربی بشود توجیه غربی می‌کنیم وحی چون نمی‌فهمند یعنی چه دنیای غربی میگه وحی یعنی اون شعور مرموز اون ضمیر مخفی تجلی شعور باطن نبوغ فکری انسان چون قبول نداره ملک و فرشته را بگیم ملک یعنی همون عوامل طبیعی که علما بدست آوردن علما و دانشمندان مادی بدست آوردن همینه چون جن نمی‌فهمند یعنی چه شیطان یعنی چه بگن همین افکار و فضائل درونی توجیه می‌کنیم دیگه اینجور کردیم می‌پسندند سبک روز حرف زدیم می‌پسندند نتیجه چی میشه؟بجای اینکه ما به فکر اروپایی رنگ دینی بزنیم بر عکس کردیم به دین رنگ اروپایی زدیم رنگ غربی بهش زدیم بجای اینکه زمین را آسمانی کنیم آسمان را زمینی کردیم خاکت به سر ترقی معکوس کرده ای اینجور شده غرب زدگی در ما پیدا شده اینطور ولذا می‌بینید که شما در محافل و مجالس دینی ما اماکن متبرکه هی جلوۀ ظاهری بیشتر میشه همین مکه که مشرف می‌شوید چقدر جلوه داره مسجدها و معبدها آب چجور برق چجور و خیلی جلوۀ ظاهری هر چه جلوۀ ظاهری بیشتر میشه روحانیت کمتر میشه از لحاظ ظاهر خیلی خوبه دیگه عشاق خدا عاشق های معشوق نشناس اینها عشاق خدا هستند رفتند مکه عاشقی که معشوق خود را ندیده عاشقه ولی معشوق را نمی‌شناسد.بقولی گفتند یه پسری زن می‌خواست به مادرش می‌گفت من عاشق شدم میگفت عاشق کی شدی؟میگفت هر که تو می‌خواهی او زن می‌خواسته به این عنوان می‌گفته من عاشق شدم حالا اینجور شده عشاقی که عشق خود را ندیدند عشاق خدا هستند اینها همش ظواهره معنویت روحانیت حریت کم شده ما اگر می‌توانستیم با اخلاق و اعمال اسلامی خودمان اسلام را به دنیا معرفی کنیم همون مسجدهای خشت و گلی ما همون مجالس بی آلایش ما کعبۀ آمال حقیقت طلبان میشد ملجأ و مأوای روشن فکران جهان میشد.صدر اسلام چه کردند که دنیا را مرعوب خودشان کرد با ایمانشان بود نه با ظاهر سازی اونها از همان مسجدهای خشت و گلی ندای توحید سر دادند هیچی نبود ندای توحید سر دادند دنیا را توانستند در مقابلشان مجذوب کنند مرعوب کنند عقائدشان درست بود اخلاقشان فاضل بود اعمالشان صالح بود اونها مسجدها را به رنگ کاخ های سلاطین در نیاوردند کاخ ها را به رنگ مسجدها درآوردند ما چجور هستیم ما؟ما چرا برای ظاهر سازی خیلی همت می‌کنیم خوب بسازیم مسجدها آباد حسینیه ها منظم ساختمان ها قوی محکم اما برای از دست دادن زیبایی معنوی ناراحت نیستیم اگر یه قدری فرش مسجد کثیف باشه در و دیوار سیاه باشه خجالت می‌کشیم میگیم اگر یه آدم اجنبی از مذهب مسجد بیاد ما شرمنده میشیم اما همین مردم در مساجد دروغ فراوان دارند غیبت فراوان دارند نفاق فراوان دارند به هم پریدن فراوان دارند چرا برای از دست دادن زیبایی معنوی ناراحت نیستیم؟خجالت نمی‌کشیم؟اما برای اینکه مسجد کثیفه زیلوها خجالت می‌کشیم؟چرا چون غرب زده ایم غرب زدگی همینه دیگه چون دیدیم اونها اینجورن تمدنشان اینه یعنی ظاهر خوب باشه باطن ولش کن ما هم گفتیم ما هم همینجور شدیم دیگه ما می‌خواهیم ظاهر درست باشه باطن ولش کن اخلاق فاضله ولش کن ظاهر درست باشه مسجدها آباد حسینیه ها خیلی مجهز منظم اما فضائل اخلاقی نباشه در حالی که رسول الله اسوۀ شماست من که منت بر شما نهادم که پیغمبر فرستادم که چکار کنید؟فقط قربان اسمش برید؟فقط سر قبرش بچرخید؟ولادتش شد چراغ روشن کنید سفره پهن کنید اطعام کنید اینهاست؟ نه خواستم قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی[[27]](#footnote-27)1 من آمده ام اسوۀ ام لَقَد کَانَ لَکُم فِی رَسُولِ الله أُسوَةٌ حَسَنَةٌ [[28]](#footnote-28)2 تأسی می‌خوام از شما اقتدا می‌خوام اگر شما وارد مسجد بشوید ببینید که صفا هست اما امام جماعت در قیام مردم در رکوعند او در رکوعه مردم در سجده اند این که اقتدا نیست این که جماعت نیست ما همینجوریم پیغمبر کجا و ما کجا؟نحوۀ زندگی او کجا و ما کجا؟اقتدا نیست پیروی نیست اسوه نیست حالا مولای ما میگه فَتَأَسَّ بِنَبِیِّکَ الأطیَبِ الأطهر [[29]](#footnote-29)3 تأسی کن از پیغمبرت اونو قرآن میگه این هم امیرالمومنین میگه کسی که این حرف را می‌زند کسی است که عجیبه پیش پیغمبر انقدر خضوع دارد لَقَد کُنتُ أَتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصِیلِ أثَرَ أمِّهِ یَرفَعُ [[30]](#footnote-30)4 جان ها به قربان تو یا امیرالمومنین چقدر پیش پیغمبر خضوع داره در تمام مدت عمرش بیست و سه سال با پیغمبر بود یک خطبه ندارد سخنرانی ابدا تا قبل از پیغمبر اکرم امیرالمومنین اصلا حرف نمیزده خطبه نداشته هیچی هرچه بوده بعد از پیغمبر اکرم در مقابل پیغمبر فقط خضوع من بردۀ او هستم أَنَا عَبدٌ مِن عَبِیدِ مُحمّد صَلَّی اللهُ عَلیهِ و آلِه [[31]](#footnote-31)1من از بندگان پیغمبرم از بردگان پیغمبرم میگفت که دنبالش می‌روم مثل بچۀ شتر دنبال مادرش در همین نهج البلاغه است لَقَد کُنتُ أَتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصِیلِ أثَرَ أمِّهِ من دنبال پیغمبر در همه جا می‌رفتم مثل بچه شتری که دنبال مادرش می‎رود چون بچۀ شتر از مادر تغذیه میشه حیاتش به او بستگی داره از شیر مادر زنده است دنبال او می‌رود من از پیغمبر تغذیه میشدم از او حیات می‌گرفتم یَرفَعُ لِی فِی کُلِّ یَومٍ مِن أخلَاقِهِ عَلَماً هر روز برای من یه پرچمی از اخلاق خودش برمیداشت به من میگفت از من تبعیت کن وَ یأمُرُنِی بِالاِقتِداءِ بِهِ او میگه من دنبال پیغمبر مثل شتری که بچه ای که دنبال شتر مادر برود می‌رفتم ما چه کاره ایم الان؟او اینجور میگه او کسی که زهدش دیگه عالم گیره همه فهمیده اند او زهد پیغمبر را می‌ستاند میگه او زاهد بود من پیش او که زهد ندارم حالا درجۀ اول شجاعت امیرالمومنینه در این حال میگه نه کُنَّا إذَا احمَرَّ البأسُ اتَّقَینا بِرَسول الله [[32]](#footnote-32)2در میدان های جنگ وقتی داغ میشد سرخ میشد تنور جنگ بحرانی میشد دل ها می‌لرزید ما سراغ پیغمبر می‌رفتیم برای اینکه از همه کس به دشمن او نزدیک تر بود پشت صف نمی‌ایستاد تا مردم برن جلو خودش می‌رفت خودش اول کسی که به دشمن نزدیک بود او بود فَمَا یَکُونُ أحَدٌ أقرَبَ إلَی العَدُوِّ مِنهُ احدی از ما به دشمن نزدیک تر از او نبود علی که امیر شجاعته میگه شجاعت برای او بود زهد مال او بود علم مال او بود او اینو میگه مردم اگر می‌خواهید که آدم بشوید تأسی کنید من اینجور با پیغمبر بوده ام شما چه کاره اید؟

شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغامبر بچه مانی بگو

وقت نیست می‌خواستم یه شرحی از زندگی پیغمبر که هر مسلمانی بخواند خب نوشته شده نحوۀ زندگی پیغمبر اکرم همه چیزش نوشته شده هیچ کسی مانند پیغمبر اکرم روزگار زندگی اش نوشته نشده نحوۀ نگاه کردنش نحوۀ حرف زدنش نحوۀ غذا خوردنش نحوۀ زن داریش همۀ اینها نوشته شده خب یه مسلمان جفا کار است اگر هیچ خبر نداشته باشد از نحوۀ زندگی پیغمبرش که اسوه است لَقَد کَانَ لَکُم فِی رَسُولِ الله أُسوَةٌ حَسَنَةٌ حالا وقتی دیگه مریض شده به بستر مرگ افتاده پیغمبر اکرم بعد از اینکه از حجة الوداع برگشتند شاید دو ماه بیشتر زنده نبود رسول الله در بستر بیماری افتاده بود گاهی بیهوش میشد گاهی به هوش می‌آمد چشم باز کرد دید که صدا به گوشش می‌رسد یه عده می‌گریند گفتند صدای چیه؟گفتن مردم جمع شدند در مسجد مرد و زن مهاجر و انصار گریه می‌کنند چرا؟بخاطر شما چون شما در بستر بیماری هستی بخاطر شما گریه می‌کنند فرمود بلندم کنید بروم ببینمشان.بلندش کردن امیرالمومنین از یک طرف فضل بن عباس از یک طرف قادر به حرکت نبود تکیه داد به امیرالمومنین از یک طرف از یک طرف فضل بن عباس پاها به زمین کشیده میشد چقدر محبت دارد به آنها می‌خواهم ببینم آنها را آخرین وداعشان با همین کیفیت آوردند یک شال به خود پیچیده بود یه دستمال به سر بسته بود که نشان مریضی بود تا مردم دیدند او را به این حال صدای ضجه و شیون بلند شد بعد وارد شد همراهیش کردند تا روی منبر نشست پایین پله هم نشست قادر بر بالا رفتن نبود شروع کرد با مردم صحبت کردن می‌بینم شما نگرانید برای رفتن من ولی کی مانده تا من بمانم؟همه رفتند من هم خواهم رفت بعد جملاتی داشتند چون وداع آخرشان بود با مردم از جمله این چند جمله که عرض می‌کنم فرمودند که یا أیُّهَا النّاس إنّی فَرَطُکُم[[33]](#footnote-33)1 من پیش از شما می‌روم فَرَط اون کسی که قبل از کاروان می‌رود جای مناسب پیدا کند من پیش از شما می‌روم وَ إنَّکُم وارِدونَ عَلَیَّ الحَوضَ شما بعدا میایید در کنار حوض همدیگر را می‌بینیم ولی بدانید من اون روز از شما پرسش خواهم کرد که با دو تا از خود باقی گذاشتم چه کردید با اونها؟ إنِّی سائِلُکُم حینَ تَرِدونَ عَلَیَّ عَنِ الثَّقَلَینِ چقدر راجع به این مطلب صحبت کردم در طی این مدت مردم اون روز به من رسیدید می‌پرسم از شما چه کردید با این دو چیز که میانتان گذاشتم کتابَ الله و عِترَتی اهل بَیتی لا تسبقوهُم[[34]](#footnote-34)2 از امامتان جلوتر نیفتید بی رهبر می‎مانید پشت سر نمانید هلاک می‌شوید راه گم می‌کنید نه جلو بیفتید نه عقب بمانید کنار قرآن و اهل بیت من باشید لا تسبقوهُم فَتَفَرَّقُوا وَ لا تقصِروا ایها الناس لا ألفینکم بعدی ترجعون کفارا نکند بعد از من به جان هم بیفتید شمشیر به رو هم بکشید زحمت ها کشیده ام شما را به توحید آشنا کردم بعد از من کافر نشوید شمشیر روی هم نکشید بعد ألا و إنَّ علی ابن أبی طالب چندین بار این جمله را گفته برای آخرین بار ألا و إنَّ علی ابن أبی طالب أخی و وصیِّی یُقاتِلُ بعدی علی تأویل القرآن کَما قاتَلتُ عَلَی تَنزیلِهِ مردم بعد از من علی را رها نکنید علی ابن ابی طالب وصی منه خلیفۀ منه اوست که قرآن را حفظ می‎کند نگه می‌دارد دین را از او جدا نشوید معاشر الناس بدانید بین خدا و مردم هیچ چیزی جز عمل نمی‌تواند رابطه باشد عملی که از ما گرفتند از اهل بیت ما گرفته اند عمل باید باشه حرف ادعا نباشه نگید قربان اسمش برم چنین می‌کنم از شما عمل می‌خواهند إلا العمل أیُّهَا النّاس لا یَدَّعِی مُدَّعٍ کسی ادعا نکند من مسلمانم شیعه ام چنینم لا یَتَمَنِّی مُتَمَنٍّ اکتفا نکنید به آرزو وَالَّذی بَعَثَنِی بِالحَقّ قسم به خدایی که مرا مبعوث به حق کرده لا یُنجِی إلّا عملٌ مَعَ رَحمَةٍ نجات بخش تنها عمل به دینه دین برای عمله نه برای حرف زدن ادعا آخرش گفت وَ لَو عَصَیتُ لَهَوَیتُ منم هم اگر نافرمانی کنم سقوط می‌کنم منی که از همه به خدا نزدیکترم در عین حال منم اگر دین را عمل نکنم سقوط می‌کنم چه برسه به شما تنها شعار دادن کافی نیست لَو عَصَیتُ لَهَوَیتُ اللهم هَل بَلَّغتُثُم خدایا شاهد باش رساندم گفتم اونچه لازم بود بگویم گفتم این آخرین وداعش بود با مردم دیگه عجیبه که این صحبتی که آقای دزفولی می‌فرمایند راجع به حق الناس این جمله از این قبیل قسم داد مردم را شما را به خدا قسم میدم در این مدت اگر به کسی صدمه ای زدم بیاد مرا قصاص کنه اگر مالی از کسی من تعدی کردم اگر به بدن کسی من لطمه زدم بیاد تا وقتی زنده ام قصاص کنه نماند به قیامت قصاص در قیامت دشواره خدا را قسم میدم به شما مَن کَانَت لَهُ قِبَلی محمد مَظلِمَةٌ حتی اسم صریحش را برده نگفته رسول الله نبی رسول هم نگفته اسم خودش را برده اگر کسی از من طلبی دارد بیاید از من بگیره قسم داد مردم را چون قصاص در قیامت دشواره جالبه یه مردی از جمعیت برخاست گفت یا رسول الله چون قسم دادی من از شما حقی دارم میخوام بگیرم از شما قصاص کنم شما را مردم متحیر شدن این الان چه حرفی ست در این موقع؟رسول خدا فرمود بسیار خب چه شده حقت چیست؟گفت اون موقعی که از طائف برمی‌گشتیم سوار مرکب بودید عصا دستتان بود اسم عصاتان ممشو بوده همۀ لوازم اسم داشت دستتان بود خواستیم به مرکب بزنید به سینۀ من خورد می‌خوام قصاص کنم شما را چون قسم دادید هر که من حق داره قصاص کنید عصا به سینۀ من خورده می‌خوام قصاص کنم مردم متحیر شدن این چه حرفیه؟بسیار خب بلال بیا برو از فاطمه دخترم اون عصا را بگیر و بیاور گریه کنان رفت در خانۀ فاطمۀ زهرا عصا را بدهید؟فرمود الان؟این عصای سفری پدرم بوده الان که سفر نمیخواد بره برای چی؟مگر خبر ندارید دارند با مردم وداع می‌کند گفته اگر کسی حقی بر من دارد بیاد بگیره کسی گفته به من چوب زدی میخواد قصاص کنه فاطمه ناله اش درآمد پدر من مریضه میخوان چوبش بزنند؟بعد آورد عصا را داد فرمود مرد محترم کجایی ؟ سوادة بن قیس نامش بوده بیا اون صفها را شکافت و با حیرت مردم نگاه می‌کردند چه کاریه؟گفت یا رسول الله اون وقتی که عصای شما به سینۀ من رسید برهنه بود بدن من برهنه کنید سینه تان را تا قصاص کنم رسول خدا هم برهنه کرد بعد بغل کرد پیغمبر اکرم را گفت اجازه میدید من ببوسم سینۀ شما را بعد لبها را چسباند به سینۀ پیغمبر اکرم گفت خدایا به بدن پیغمبرت پناه آوردم می‌خواستم بدن شما را ببوسم تمام همّم این بود حالا مردم چه شور و غوغایی درشان پیدا شد بعد فرمود خدایا مرا بخشید سوادة بن قیس تو هم او را ببخش مرا ببخش تمام شد مجلس وداع آمدن منزل بستری شدند دیگه از بستر برنخاست اون لحظۀ آخر زندگیشان بود فرمودند همه بروند بیرون اصحاب رفتند همسرانش رفتند فقط فاطمه باشد و علی باشد و فرزندانشان اونها آمدند کنار بستر نشستند در اون حال دست فاطمه را گرفت روی سینه اش گذاشت از اون طرف دست علی را گرفت روی سینه اش گذاشت می‌خواست حرف بزنه گریه برش غالب شد مقداری سکوت کرد بعد دست فاطمه را گرفت به دست علی گذاشت گفت علی این فاطمه امانت خداست امانت منه امانت خدا و رسول خدا از او نیکو امانت داری کن در همون حال حسن و حسین علیه السلام آمدن روی سینۀ پیغمبر افتادند فرمودند دو گل های خوشبوی من امیرالمومنین فرمود ترسیدم ناراحت بشوند در حال احتضار سینه باید سبک باشه خواستم بردارم فرمود نه بذار بمانند علی بذار مرا ببوسند مرا ببویند من هم آنها را ببویم و ببوسم در همان حال روح مقدسش به عالم قدس ارتحال پیدا کرد.میگیم یا رسول الله بعد از تو حسنت را چه کردن که امروز روز امام حسن هم هست بنابر نقلی بعد از تو تیر باران کردن جنازۀ حسنت را اما با حسینت چه کردن؟و اون حالی که خواهر آمد کنار گودال قتلگاه نمی‌دانیم چه وضعی دید که دست روی سر گذاشت و گفت أما فیکُم مُسلِم؟توو شماها یه مسلمان پیدا نمی‌شود که به داد دلم برسد صلّی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک الطاهرین

پروردگارا به حرمت پیغمبر اکرم در فرج امام زمان تعجیل بفرما

به حرمت امام حسن علیه السلام ما را در زمرۀ محبینشان قرار بده

رحم الله من قرء الفاتحة مع الصلوات

1. .سورۀ آل عمران، آیۀ 164 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سورۀ فاتحه، آیۀ 6 [↑](#footnote-ref-2)
3. . سورۀ انسان، آیۀ 1 [↑](#footnote-ref-3)
4. 1.سورۀ مریم، آیۀ 7 [↑](#footnote-ref-4)
5. 2. سورۀ مریم، آیۀ 8 [↑](#footnote-ref-5)
6. 3. سورۀ مریم، آیۀ 9 [↑](#footnote-ref-6)
7. 4. سورۀ انسان، آیۀ 2 [↑](#footnote-ref-7)
8. 5. سورۀ انسان، آیۀ 3 [↑](#footnote-ref-8)
9. 1.سورۀ فاطر، آیۀ 15 [↑](#footnote-ref-9)
10. 1. سورۀ ابراهیم، آیۀ 23 [↑](#footnote-ref-10)
11. 1.سورۀ انعام، آیۀ 9 [↑](#footnote-ref-11)
12. 2. سورۀ کهف، آیۀ 111 [↑](#footnote-ref-12)
13. 3. سورۀ احزاب، آیۀ 21 [↑](#footnote-ref-13)
14. 4. سورۀ قلم، آیۀ 4 [↑](#footnote-ref-14)
15. 5. الکافی، ج2، ص 105 [↑](#footnote-ref-15)
16. 1. الکافی، ج1، ص 36 [↑](#footnote-ref-16)
17. 2.سورۀ علق، آیۀ 1 [↑](#footnote-ref-17)
18. 3. سورۀ اعلی، آیۀ 6 [↑](#footnote-ref-18)
19. 4. سورۀ عنکبوت، آیۀ 48 [↑](#footnote-ref-19)
20. 5. سورۀ یس، آیۀ 69 [↑](#footnote-ref-20)
21. 1. سورۀ تکویر، آیات 1 و 2 [↑](#footnote-ref-21)
22. 2. سورۀ صافات، آیۀ 36 [↑](#footnote-ref-22)
23. 3. سورۀ عنکبوت، آیۀ 48 [↑](#footnote-ref-23)
24. 4. سورۀ فرقان، آیۀ 5 [↑](#footnote-ref-24)
25. 1.بحار الانوار، ج 83، ص 368 [↑](#footnote-ref-25)
26. 2. جامع الاخبار، ج 1، ص 129 [↑](#footnote-ref-26)
27. 1. سورۀ آل عمران، آیۀ 31 [↑](#footnote-ref-27)
28. 2. سورۀ احزاب، آیۀ 21 [↑](#footnote-ref-28)
29. 3.نهج البلاغه، خطبه 160 [↑](#footnote-ref-29)
30. 4. نهج البلاغه، خطبه 192 [↑](#footnote-ref-30)
31. 1. الکافی، ج1، ص 89 [↑](#footnote-ref-31)
32. 2. مکارم الاخلاق، ج 1، ص 53 [↑](#footnote-ref-32)
33. 1. المعجم الکبیر، ج3، ص 180 [↑](#footnote-ref-33)
34. 2. بحار الانوار، ج 22، ص 465 [↑](#footnote-ref-34)